

چکیده کتاب جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران

کتاب جریان ها و سازمان های مذهبی سیاسی ایران تالیف حجت الاسلام رسول جعفریان است که به دوره ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ از روی کار آمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته است.

نگاهی به فعالیت های گروه های مختلف ملی مذهبی در حوالی سال ۱۳۰۰ خورشیدی نشان از آن داشت که به رغم ضربه ای که مشروطه و روند غربگرایی بر پیکره اسلام گرایی در ایران و به خصوص مذهب در عرصه سیاست زده بود، متدینین تلاش هایی را برای احیای روند اسلام گرایی با رویکرد جدید که اساس آن انطباق دین با فضای جدید فکری دنیا بود آغاز کردند. در ایران این قبیل فعالیت ها با برآمدن رضاشاه رو به افول گذاشت و اندکی پس از آن به طور کامل و به اجبار به انزوا رفت.

بی تردید دوره رضاخان دوره مبارزه با مذهب و از میان بردن سنت ها و نهادهای مدنی دینی مانند حوزه های علمیه و مرجعیت شیعه است. دورانی که با فشار و استبداد رضاخان، تمام حوزه های علمیه تعطیل شده و تنها افراد معدودی اجازه یافتند تا در کسوت روحانیت باقی بمانند.

آمدن حاج شیخ عبدالکریم حایری از اراک به قم در نوروز ۱۳۰۱ شمسی، نگاه به مرجعیت را از نجف به قم معطوف کرد. این انتقال در روحانیت ایران، انقلاب جدیدی را پدید آورد و در مرکز ولایات انتشار فوق العاده پیدا کرد و در مدت کمی، جمعی کثیر از سایر نقاط ایران به قم رهسپار شدند و چند سالی نگذشت که در جاهای دیگر شعبه هایی برای حوزه مرکزی تأسیس گردید.

در این زمان مرجعیت شیعه تا ۱۳ آبان ۱۳۲۵ به زعامت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در نجف مستقر بود. آیت الله حاج حسین قمی هم تنها سه ماه مرجعیت شیعه را در نجف به عهده گرفت و با ارتحال ایشان، زمینه مرجعیت آیت الله بروجردی در قم فراهم شد.

از سوی دیگر حکمی زاده کتاب اسرار هزارساله را در دفاع از اصلاحات مذهبی رضاشاه تالیف کرد. این کتاب و نیز کتاب شیعی گری کسروی پس از استقبال گسترده از سفر حاج آقا حسین قمی در سال ۱۳۲۲ به ایران که نوید بازگشت تشیع سنتی به جامعه جدید را می داد نوشته شد. حکمی زاده نوشت: اینک من می گویم این چیزی را که شما دین نام نهاده اید، نود و پنج درصدش گمراهی است و برای اثباتش حاضرم. اهمیت کتاب حکمی زاده در این بود که او وی فرزند یکی از مقدس ترین چهره های روحانیت در قم بود. تصمیم حوزه برای پاسخ به اسرار هزارساله، منجر به تالیف کتاب کشف الاسرار امام خمینی شد.

امام در این کتاب می نویسد: حکومت و ولایت در این زمان با فقها است... تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است... باید تشکیل حکومت اسلامی در تحت نظر امام عادل یا به امر او بشود.

از گرایش های مذهبی سیاسی این دوره که پس از شهریور ۱۳۲۰ در ایران به ویژه در تهران، پدیدار شده است می توان از این تشکل ها نام برد: انجمن تبلیغات اسلامی، اتحادیه مسلمین، جامعه تعلیمات اسلامی، نهضت خدایپرستان سوسیالیست، جمعیت های متحده اسلامی، جمعیت مسلم

آزاد، انجمن اسلامي دانشجويان، انجمن اسلامي مهندسين، مجمع مسلمانان مجاهد، جامعه اسلاميه، كانون تشيع، گروه شيعيان، انقلابيون اسلام و جمعيت نگهبانان اسلام.

پديده شگفت فدائيان اسلام (۱۳۳۴-۱۳۳۴) نیز که شهرتش را مديون کلام نافذ نواب صفوي و ترورهاي با اهميت و پرسر و صداي آن در تاريخ معاصر ايران است. اين حرکت با هدف ايجاد حکومت اسلامي به رهبري طلبه جوان به نام سيد مجتبي نواب صفوي اهل اصفهان، آغاز شد. وي در نجف تحت تأثير علامه اميني بود و براي مقابله با انحرافات کسروي که رديه هاي زيادي عليه نوشته هایش منتشر شده بود عازم تهران شد و هيئت قائميه را تاسيس کرد. گفتگوهاي علمي نواب با کسروي به علت لجاجت هاي کسروي به جايي نرسيد و نواب او را مرتد شناخت. اما طرح حذف فيزيکي کسروي، نافرجام ماند تا در ۲۰ اسفند ۱۳۳۴ اين مهم صورت يافت. ترور کسروي که مغضوب مردم بود مورد اعتراض جدي قرار نگرفت اما شهرت فدائيان اسلام را صد چندان کرد. در آغاز مرجعيت آيت الله بروجردي، جمعيت فدائيان اسلام، قم را به يکي از پايگاه هاي خود تبديل کردند. مخالفت با تشيع جنازه رضاخان و مسئله حجاب از ديگر اقدامات اين گروه بود. نواب صفوي با آيت الله کاشاني روابط نزديکي پيدا کرد و موضوع فلسطين از دغدغه هاي مشترک اين دو تن بود. نواب در فيضيه گفته بود: اگر مي خواهيم اسراييل را ساقط کنيم از تهران بايد شروع کنيم.

با ترور هژير در ۱۳ آبان ۲۸، توسط فدائيان، انتخابات تقليبي مجلس باطل اعلام شد و مصدق و پارانش در انتخابات مجدد راي آوردند و جبهه ملي بر موج مبارزات مذهبي سوار شد. رزم آرا که مخالف ملي شدن صنعت نفت بود به دست فدائيان، ترور شد و دولت مصدق سرکار آمد و نفت ملي شد.

با زنداني شدن ياران نواب و بروز اختلاف ملي گراها با فدائيان که در پي اجرائي احکام اسلام بودند به جدايي گراييد و نواب بيست ماه در زمان دولت مصدق به زندان افتاد. با ترور نافرجام فاطمي وزير خارجه مصدق، تعدادي از فدائيان به زندان افتادند و روابط دوستانه خود با آيت الله کاشاني را نیز به هم زدند. نواب در کنگره اسلامي براي نجات فلسطين به سال ۱۳۳۳ در بيت المقدس شرکت کرد و عازم قاهره شد و با اخوان المسلمین دیدار کرد. با اجرائي ترور ناموفق حسين علاء، حکم اعدام نواب نیز صادر شد و بي مقدمه در ۲۷ دي ۱۳۳۴ اجرا شد. اين گروه با مرجعيت حوزه اختلاف نگاه و نگرش داشتند.

روحانيت شيعه پس از مشروطه ضربه سختي را متحمل شد که به اختلاف نظر خود مراجع برمي گشت. با فعاليت مرحوم آيت الله حائري در تاسيس حوزه علميه قم در سال ۱۳۰۱، مرجعيت احيا شد با رحلت آيت الله حائري در قم و ابوالحسن اصفهاني در نجف، با پيش قدمي و فعاليت امام خميني، مرجعيت آيت الله بروجردي مستقر گرديد و حوزه قم رونقي گرفت.

پس از رحلت آيت الله بروجردي در سال ۱۳۴۰ مرجعيت واحد از ميان رفت و روحانيون در سه دسته و گرايش، تقسيم شدند. يک گروه که مخالف دخالت در سياست بود و نمونه آن آيت الله سيد احمد خوانساري بود که همچون آيت الله بروجردي از تکرار تلخ تجربه مشروطيت نگران بود. گروه ديگر ميانه رو ها بودند که در عين مخالفت با پهلوي، حاضر به مبارزه نبودند آيات گلپايگاني، نجفي و شريعتمداري از اين گروه به شمار مي آمدند. گروه سوم امام خميني و جمع کثيري از شاگردان مرحوم بروجردي

بودند که به جد وارد صحنه سیاسی شدند. با طرح مسأله انجمن های ایالتی و ولایتی و حق رای زنان و قسم به کتاب آسمانی به جای قرآن، در دولت علم، امام از آیت الله مرتضی حائری خواست که مراجع ثلاث (نجفی، گلپایگانی، شریعتمداری) را به منزلش دعوت کند و اولین تلگراف های مخالفت از همین جلسه برخاست.

شریعتمداری با مبارزه قهرآمیز با شاه موافقتی نداشت و تلاش می کرد میان سازش و مبارزه، راهی را دنبال کند اما آیت الله گلپایگانی مواضع مثبت جدی و یکنواخت داشت و طی سالهای پس از تبعید امام به نجف تا سال ۵۶ که حرکت عمومی برضد رژیم آغاز شد به عنوان یک مرجع معارض با حکومت در ایران روی یک خط مستقیم مقاومت می کرد. وی در زمان بازداشت امام در خرداد ۴۲ نوشت: به آن ها که می گویند روحانیت نباید در سیاست دخالت کند، اعلام می کنم که دین ما دین اسلام و سیاست ما سیاست اسلامی است و مسلمانان از سیاست و نظارت در امور کشور اسلامی نمی تواند برکنار بماند تا چه رسد به فقها و مجتهدین که دارای مقام زعامت شرعی و نیابت عامه هستند.

جلوگیری از تاسیس سینما در قم و سخنرانی در ۱۳ اسفند ۴۸ در مسجد اعظم، یکی از سیاسی ترین سخنرانی های ایشان در اوج خفقان شاهی بود که به استعمار و گسترش مسیحیت و آتش پرستی و محدودیت روحانیت در ایران پرداخت. همچنین سخنرانی در باره حجاب و متهم کردن دولت به ارتجاع در سال ۵۰ که حکومت پهلوی مشغول برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله بود از جمله فعالیت های سیاسی آیت الله گلپایگانی محسوب می شود.

حساسیت برای حفظ حریم حوزه و موضع گیری در برابر آزمون گیری دولت از طلاب و اعتراض به حبس و تبعید طلاب و روحانیت و اعتراض به تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی، نمونه های دیگر این فعالیت ها است.

برگزاری نخستین آزمون در سال ۴۵، تاسیس مدارس علمیه نوین، حمایت از روش تبلیغی آقای قرائتی، رویکرد جدید حوزوی آیت الله گلپایگانی را نشان می دهد اما برخی طلاب انقلابی با این همه باز فرقی بین ایشان و شریعتمداری نمی گذاشتند و جلسات اعتراضی هم نسبت به وی داشتند. ایشان نخستین کسی بود که در حاشیه نسخه ارسالی پیش نویس قانون اساسی بحث ولایت فقیه را مطرح کرد و حکومت جز آن را حکومت طاغوتی برشمرد.

آیت الله میلانی، حاج آقا حسین قمی، سید صادق روحانی، شیخ محمد تقی آملی، سید علی موسوی بهبانی و بهاء الدین محلاتی از دیگر بزرگان حوزوی بودند که در شهرهای مختلف به فعالیت های سیاسی می پرداختند.

اما نهضت اسلامی از رخداد های نیمه دوم سال ۱۳۴۱ به ویژه خرداد ۴۲ آغاز شد. امام در سال ۱۳۳۳ از مدرسان برجسته حوزه علمیه قم بود و فقه و فلسفه تدریس می کرد. تجربه سیاسی ایشان از سال ۱۳۰۱ که به قم آمدند آغاز می شد و از دوران مشروطه تنها از شیخ فضل الله نوری نام می بردند. ایشان مخالفت های مدرس با رضا خان را دیده و دوره رضا شاه را کامل درک کردند. فعالیت فرهنگی امام از ۱۳۲۳ و با نوشتن کشف الاسرار بر ضد اسرار هزارساله آغاز شد. امام در عین حال که اختلاف هایی با آیت الله بروجردی داشت، همیشه حرمت مرجعیت را حفظ کرد. امام از طرف دیگر

نسبت به جنبش ملی ذهنیت خوبی نداشت و نه تنها در اسلامیت که در ملیت آن هم تردید داشت. آیت الله خمینی به منزل آیت الله کاشانی رفت و آمد داشتند و انتقاداتشان این بود که چرا آقای کاشانی بر جنبه های سیاسی نهضت بیش از جنبه های اسلامی تکیه دارد.

مهم ترین خدمت آیت الله بروجردی کادر سازی و تربیت نیروی انسانی کارآمد و قوی در حوزه علمی قم بود و شمار فراوان شاگردان جوان با گرایش های سیاسی موجی از امید را در حوزه ایجاد کرده بود. با درگذشت آیت الله بروجردی، امام وارد عرصه مبارزه شدند. امام در کشف الاسرار و نوشته دیگر به نام الاجتهاد و التقليد به بحث ولایت فقیه پرداخته بودند و در کتاب البیع به شکل تفصیلی آن را مطرح کردند. خروش انقلابی یک مرجع تقلید پس از مشروطه با همراهی حوزه، مبارزه با استبداد شاهی را به ارمغان آورد.

اعتراض به قانون انجمن های ایالتی و ولایتی، صهیونیسم، بهائیت، رژه زنان و کشف حجاب، انقلاب سفید شاه، مخالفت با استقبال از شاه در قم سال ۴۱، سخنرانی در عاشورای ۴۲ علیه اسرائیل از جمله رئوس اقدامات سیاسی و مبارزاتی امام بود که باعث شد در شب ۱۵ خرداد دستگیر و به تهران برده شوند و اعتراضات مردم به درگیری بیانجامد. جبهه ملی و حزب توده، نهضت اسلامی قم را محکوم کردند اما نهضت آزادی از قیام ۱۵ خرداد حمایت کرد. در نهایت با اعتراض علما و مردم، امام ۱۵ فروردین ۴۳ آزاد شده و به قم بازگشتند. روز ۲۵ فروردین شاه گفت ما کهنه پرستی و افکار ارتجاعی را از بین خواهیم برد و امام فردای آن روز در جلسه درس گفتند: مردک! باز دست از حرف هایش برنمی دارد. اعلامیه امام در سالگرد ۱۵ خرداد بدون امضای آقایان گلپایگانی و شریعتمداری و تنها با امضای آقایان نجفی، میلانی و قمی چاپ شد. امام در ۴ آبان سخنرانی تاریخی خود علیه کاپیتولاسیون را ایراد کرد که سبب شد رژیم در ۱۳ آبان ۴۳ ایشان را به ترکیه تبعید کند. امام پس از یک سال به نجف منتقل شده و درس خارج خود را آغاز کردند. درس ولایت فقیه امام از اول بهمن ۴۸ در مسجد شیخ انصاری نجف آغاز شد که به صورت کتاب مستقل با نام حکومت اسلامی به چاپ رسید.

در ایران دوگروه حوزوی به طور جدی از حرکت امام حمایت کردند. ساواک گروه اول را روحانیون افراطی و ناراحت می نامید. آقایان منتظری و ربانی شیرازی در رأس این گروه قرار داشتند. هرچه منتظری برای بیرونی نهضت مناسب می نمود، ربانی شیرازی به لحاظ تشکیلاتی، قوت فکر انقلابی و مقاومت در برابر انحرافات فکری حرف اول را می زد.

وی نخستین کسی بود که از زمان حیات آیت الله بروجردی، مرجعیت امام خمینی را مطرح و آن را دنبال کرد. بزرگان انقلاب و شاگردان امام خمینی همچون محلاتی، مهدوی کنی، خزعلی، یزدی، خامنه ای، هاشمی، خلخالی، موحدی کرمانی، مشکینی، هاشمی نژاد، اندرزگو، جعفری گیلانی، فاکر، معادیخواه، مصباح یزدی، صدوقی، مدنی، قاضی طباطبایی، خادمی، دستغیب، راستی کاشانی و دیگران از جمله اساتید حوزه که بعدها به عنوان جامعه مدرسین نام گرفتند همچون فاضل لنکرانی، ابراهیم امینی، نوری همدانی، ملکوتی، را می توان در این دسته برشمرد.

گروه دوم، نیروهای بی بودند که پس از سال ۴۴ نقطه ثقل فعالیتشان را روی تشریح مبانی فکری اسلام متمرکز کرده به کارهای فرهنگی پرداختند. در رأس این گروه که مبارزه فرهنگی را بر مبارزه سیاسی مقدم دانستند شهید مرتضی مطهری بود. او می گفت وظیفه ما روحانیون و وعاظ این است که نگذاریم مردم از مبارزه نا امید شوند. وی برای پرورش نسلی از طلاب هفته ای دو روز به قم می آمد و جلسات درسش بیشتر بیان مباحث اعتقادی و نقد مارکسیسم و مباحث فلسفی و تفسیر بود. امام در نجف، آیت الله مطهری را در مسائل فکری به فعالان در ایران معرفی کرده بودند. شهید بهشتی، فلسفی، محمد تقی جعفری، امامی کاشانی، باهنر، مفتاح و مصطفی زمانی، از جمله فعالان این گروه به شمار می روند.

دارالتبلیغ اسلامی، دارالترویج یا سازمان دینی اوقاف، موسسه در راه حق و اصول دین، مکتب ولی عصر(عج)، مدرسه حقانی، مدرسه رسالت، دار الزهرا، مکتب توحید و مکتب نجس، مدرسه آیت الله گلپایگانی و کتابخانه های فضیه، کتابخانه امام خمینی که مورد حمله ساواک قرار گرفت و کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی از مراکز فرهنگی علمی دوران آخر مبارزه پیش از پیروزی انقلاب بودند.

مجله حکمت، مکتب اسلام، مکتب تشیع، سالنامه مکتب جعفری، نشریه مسجداعظم، نشریه بعثت و انتقام و نهضت روحانیت نیز نام نشریات و مطبوعاتی است که در این دوران و بعضا با توزیع کشوری منتشر می شد. ترجمه کتاب ها و مقالات سیاسی مذهبی هم در این دوره رواج داشت.

یکی از جریان های فعال در دهه چهل، انجمن حجتیه بود که در آغاز برای مقابله با خطر حزب توده و مارکسیسم و بهائیت، در سال ۱۳۳۲ پدید آمد و ریاست آن با یک روحانی بود به نام حاج شیخ محمود تولایی حلبی که در نهضت ملی شدن نفت نیز فعال بوده است. وی با شکست در انتخابات مجلس هیجدهم از فعالیت سیاسی رویگردان شد و از مشهد به تهران رفت. انجمن طی بیست و پنج سال، ضمن مبارزه با بهائیت توانست جمع زیادی از نیروهای جوان را در بسیاری از شهرها جذب کند و در هر شهر دفتری داشت که به عنوان بیت امام شناخته می شد. تا حوالی سال پنجاه ابهام در باره انجمن اندک بود اما در این دوره با شدت گرفتن اعمال ضد دینی شاه و بالاگرفتن مبارزات، انجمن همچنان روش های قبلی را ادامه داده و اجازه فعالیت سیاسی به اعضا نمی داد. با پیروزی انقلاب، انجمن، همچون دارالتبلیغ به موضع انفعال افتاد و دسته ای از هوادارانش به انقلاب پیوستند دسته دیگر بی تفاوت مانده و دسته سوم به انتقاد از انجمن پرداختند. حلبی پس از انقلاب کاندیدای خیرگان قانون اساسی از مشهد شد اما انتخاب نشد. مخالفت با انجمن در سال ۶۰ اوج گرفت و سازمان مجاهدین یک جبهه داخلی بر ضد نیروهای انجمنی گشود. پس از اشاره غیر مستقیم رهبر انقلاب به انجمن که خواسته شده بود اعوجاجات خود را کنار بگذارند انجمن در سال ۶۲ رسماً تعطیلی خود را اعلام کرد.

همچنین چند تن از شاگردان مهندس بازرگان در سال ۴۴ سازمان مجاهدین را پایه گذاری کردند. بیشتر اعضای این گروه، سمپاد نهضت آزادی بودند و به طور سازمانی با روحانیت، پیوندی نداشتند و از جنبش های انقلابی مارکسیستی جهان، متأثر بودند. عمده منبع مطالعاتی این گروه کتاب راه طی شده بازرگان بود که معتقد بود راه انبیا و راه بشر یکی است؛ سازمان هم نتیجه می گرفت که راه مارکس و لنین هم راه انبیا است. اما راه مجاهدین از بازرگان هم در سال ۵۲ جدا شد. همچنین متون

مذهبی از دیدگاهی روشنفکرانه بازشکافی می شد به طوری که با تفاسیر روحانیت همسان نبود. سازمان به جامعه بی طبقه توحیدی معتقد بود و نخستین کتاب آن، شناخت نام داشت که بر اساس مبانی مارکسیستی اسلامی نوشته شده بود. در واقع دین شناسی سازمان، مشتمل بر یک هسته مارکسیستی و پوسته اسلامی بود. یکی دیگر از مظاهر بی اعتقادی مجاهدین به اسلام حوزوی، عدم اعتقاد به رساله عملیه بود که آن را محصول شرایط دروه فنودالیسم می دانستند. سازمان در شهریور ۵۴ ارتداد خود را با صدور بیانیه ای علنی کرد. فرزند آیت الله طالقانی نیز که عضو این سازمان بود مارکسیست شد.

یکی از جریان های مهم فکری دهه پیش از انقلاب، جریانی است که دکتر شریعتی پایه گذار آن بود. شریعتی همراه با کاظم سامی (وزیر بهداشت دولت بزرگان) در مشهد شعبه تشکل خدایپرستان سوسیالیست را به رهبری محمد نخشب، تاسیس کرد. وی در سال ۱۳۳۸ به فرانسه رفت و با نوشتن یک پایان نامه ۱۳۰ صفحه ای که ترجمه فضائل بلخ به زبان فرانسه بود، مدرک دکترای دانشگاهی گرفت که بسیار نازل تر از دکترای دولتی دانشگاه فرانسه بود. او در سال ۱۳۴۳ به ایران بازگشت و استادیار رشته تاریخ شد و میان دانشجویان، محبوبیت یافت و طی سال های ۴۷ تا ۵۱ در حسینیه ارشاد شهرت یافت و جریان فکری دینی ویژه خود را تعریف کرد. در تمام وقتی که در این حسینیه سخنرانی می کرد و حتی دوره زندان، حقوق وی پرداخت می شده است و برخی اظهار شگفتی می کنند که ساواک چگونه به فعالیت وی در حسینیه حساسیت نشان نداد در حالی که تحمل کلاس های وی در دهه ۵۰ در مشهد را نداشت.

بنیان فکری حسینیه ارشاد با شهید مطهری بود و شریعتی به دعوت وی بدانجا آمد. با بروز اختلاف شهید مطهری با حسینیه و رفتن از آن جا، حسینیه ارشاد در انحصار شریعتی قرار گرفت. وی برای نشان دادن اشتراک میان اهداف خود و رژیم در حذف روحانیون به ساواک گزارش می دهد که اینجا قبلاً کانون مرتجعین و آخوندها بود. وی توانست با تأکید بر نقاط مشترک خود با رژیم در ضدیت با مارکسیسم و انتقاد از روحانیت، ساواک را فریب دهد اما اهل مبارزه با دستگاه نبود. قضاوت ها و اظهارنظرهای دکتر به قدری متناقض به نظر می رسد که جمع کردن آن دشوار است. عمده اختلاف شهید مطهری با شریعتی به جز موارد فکری، نقشی بود که شریعتی در بدنام کردن روحانیت میان نسل جدید داشت.

سیاست کلی امام خمینی نیز در باره این اختلافات، کنار گذاشتن مسائل فرعی از مسئله اصلی مبارزه با رژیم بود. امام چندین بار این مسئله را با مسئله قتل شمس آبادی و شهید جاوید مقایسه کرده و طرح آن را اسباب اختلاف عنوان کردند.